هو العلیم

ضرورت محوریّت توحید در تمام روابط فردی و اجتماعی

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ جلسه ۵۴

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد
و علی آله الطّیّبین الطّاهرین المَعصومین المُکرّمین
لاسیّما بقیةالله فی الأرَضین روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء
واللعنة علی اعدائهم اجمعین إلی یوم الدین

قلتُ: یا أباعبدالله! ما حَقیقةُ العُبودیَّة؟ قال: **ثَلاثةُ أشیاءَ؛ أنْ لا یرَی العَبدُ لِنَفسِه فیما خَوَّلَهُ اللهُ مِلکًا، لأنَّ العَبیدَ لا یکونُ لَهم مِلکٌ، یرونَ المالَ مالَ اللهِ یضَعونَه حیثُ أمَرَهُم اللهُ بِه، و لا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا.**

امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند: حقیقت عبودیت در این سه مطلب خلاصه می‌شود؛ یکی اینکه بندگان برای خود احساس ملکیت و تملکّی نکنند. چون بنده هیچ تملکّی در وجود خودش نمی‌بیند و هر چه دارد او را ملک مولا می‌داند، مردم هم باید به همین گونه باشند. و دوّم اینست که تدبیری برای خود نیاندیشند، چون بندگان تدبیر برای خود نمی‌کنند. تدبیر عبد تدبیر مولاست. به هر نحوه و به هر قسم که بخواهد، بنده را به همان نحو و به همان قسم راهنمایی می‌کند و او از خود اختیارِ ابراز وجود و ابراز اراده‌ای جز اراده مولا ندارد و مسأله سوّم اینست که جمله اشتغالش به آن چه باشد که خداوند امر می‌کند و نهی می‌کند.

بحث در جلسات گذشته راجع به کیفیت حرکت انسان در جامعه و نحوه تطبیق افراد با موازین دینی در حکومت اسلامی بود. مسائلی به عرض رفقا و دوستان رسید تا اینکه صحبت به اینجا منتقل شد که مبنای شرع و مبنای دین در حکومت اسلامی بر مبنا و محوریت توحید است. یعنی برخلاف سایر حکومتها در دنیا که محوریت بر اساس شخص و منافع شخصی می‌گردد و این مسأله کاملًا مشهود است در بین حکومتهایی که ما مشاهده می‌کنیم و جنبه تحزّب نه به معنای‌صحیح آن که عبارت است از اداره و مدیریت که راجع به این قضیه ان‌شاءاللَه در یک جلسه‌ای باید مسائلی را به عرض برسانم و کیفیت نظرات مرحوم والد رضوان اللَه علیه در اداره جامعه اسلامی در چهارچوب تشکیل حزب اسلامی در یک جلسه‌ای مفصّل باید در آن جا عرض بشود. نه، به معنای گروه‌گرایی و حزب‌گرایی و زد و بند سیاسی که الآن در بین حکومتها در دنیا به این کیفیت مطرح است. احزابی که در دنیا تشکیل می‌شود هیچ کدام از این احزاب دلشان به خاطر جامعه نسوخته و برای سعادت و رفاه جامعه این کار را نمی‌کنند. اگر این کار را می‌کنند بنابراین باید چنانچه تشخیص مصلحت اهمّ می‌دهند کنار برود. ولی می‌بینیم نخیر، خیلی سفت و محکم منصب و صدارت را می‌چسبند و تا پای جان و هر چه که تصوّر می‌رود هم جلو می‌روند. این معلوم می‌شود مسأله این طور نیست.

من یادم است یک وقت رهبر فقید انقلاب مرحوم آیت اللَه خمینی رضوان اللَه علیه ایشان یک مطلبی را

فرمودند و بسیار مطلب خوبی هم بود. ایشان فرموده بودند که: اگر شخصی از مسئولین و افراد لابد همه هم شنیدند دیگر، یک مسأله باصطلاح خصوصی هم نبوده اگر شخصی از افراد احساس کند که در منصبی هست و در صدارتی قرار دارد، مسئولیتی دارد و شخصی بهتر از او می‌تواند متصدّی بشود ایشان فرموده بودند که شرعاً این شخص باید کنار برود و آن فرد دیگر را جایگزین کند و این مطلب مطلب صحیحی است، مطلب خوبی است.

در یکی از شهرستانها من صحبت می‌کردم تقریباً شاید یکی دو سال از این فرمایش ایشان گذشته بود. من آنجا به افراد گفتم، گفتم: این حرف را همه ما شنیدیم دیگر؟ همه گفتند: بله شنیدیم. گفتم: من حالا از شما سؤال می‌کنم؛ چند نفر را شما سراغ دارید که به حرف ایشان عمل کردند تا به حال؟ یک نفر را نشان بدهید که ایشان آمده گفته: من در این پُست و منصبی که هستم از من لایق‌تری هم وجود دارد. یعنی می‌توانیم بگوئیم هر شخصی در هر موقعیتی که هست واقعاً در این ایران شصت میلیونی خودش را بالاتر می‌داند. این که امکان ندارد، این که نمی‌شود این طور. پس بنابراین باید یک قدری بیشتر تأمّل کنیم.

علی کلّ حال، مسأله در حکومت اسلامی بر اساس محوریت توحید است. یعنی شخص در این حکومت مطرح نیست، به خلاف سایر موارد و سایر اماکن و سایر مواقف مختلفه که محوریت بر اساس خودیت و منافع خود است از جنبه‌های مختلف، و وقتی که در این قانون و در این مکتب خودیت مطرح باشد طبعاً تقدّم و تصادم در اینجا مطرح می‌شود. افراد می‌گویند: به چه دلیل شما باشید و ما نباشیم؟ آن هم می‌گوید: به چه دلیلی شما باشید و ما نباشیم؟ در این جا تصادم پیش می‌آید، همه می‌ریزند به جان هم. لذا شما در سایر موارد، در سایر جاها مشاهده می‌کنید در انتخابات که می‌شود همه می‌افتند به جان هم؛ این می‌گوید: من باشم تو نباش، او می‌گوید: تو نباش و من باشم. چرا؟ چون مسأله بر اساس مصلحت نیست، بر اساس خودیت است، بر اساس من بودن است. التفات کردید؟؛ این حکومتها نمی‌تواند حکومت مصلحتی و منطقی و عقلانی و بر اساس مصالح جامعه باشد، این حکومتها بر اساس مصالح فردی است.

امّا در مکتب الهیین که همان مکتب انبیاء الهی و ائمّه علیهم‌السّلام و وُلات منتصب از ناحیه آنها و اولیاء الهی است، در این مکتب اصلًا مسأله خودیت معنا ندارد، مسأله محوریت خود معنا ندارد، مسأله بر اساس محوریت توحید است و رعایت و انتخاب اصلح. حالا آن اصلح هر کسی می‌خواهد باشد. فرد اصلح به حال نظام و اصلح به حال مسائل نظام، آن شخص در حکومت الهیین در میان مردم جا دارد و شخص غیر اصلح هر کسی می‌خواهد باشد، با هر سابقه‌ای می‌خواهد باشد، حالا سابقه مبارزاتی داشته یا سابقه مبارزاتی نداشته، مهم رعایت صلاحیت اوست در این نظام و در این مسأله، در این جا باید آن شخص مطرح باشد. آن شخصی که صلاحیت دارد و آن صلاحیت را هم اگر چنانچه ما مسائل نفسی را کنار بگذاریم و به دور از اغراض و مسائل

جانبی و کثرات اگر بخواهیم توجّه کنیم آن اصلح چندان تشخیصش مشکل نیست و اگر انسان بینه و بین اللَه قلبش را صاف کند می‌تواند او را تشخیص بدهد. این اساس، اساس محوریت در مکاتب الهی است لذا آیات قرآن بر این مسأله تصریح دارد.

نامه‌هایی که مرحوم آقا در همان اوان سنه چهل و دو به این طرف و آن طرف و افراد می‌فرستادند حکایت از همین محوریت دارد. در تمام این نامه‌ها مسأله مهم، مسأله توحید است و محوریت حرکات افراد بر اساس مسأله توحید است. در یکی از نامه‌هایی که برای مرحوم آیت اللَه میلانی رحمة اللَه علیه که ایشان بسیار مرد خوبی بود، بسیار مرد متّقی بود و دور از هوی بود مرحوم آیت اللَه میلانی در یکی از آن نامه‌هایی که برای ایشان می‌نویسند، به طور کلّی مطلب را جوری در آن جا، با تمسّك به آیات قرآن ...؛ ایشان در تمام نامه‌هایشان از آیات قرآن استفاده می‌کردند، در تمام نامه‌هائی که در آن موقع .... مرحوم آقای میلانی ایشان گفته بودند به بعضی از افراد که: در آن زمان تمام نامه‌هایی که می‌آید از هر شخصیتی برای من، من این نامه را می‌خوانم و بعد می‌گذارم کنار ولی تنها نامه‌ای را که همیشه با خود نگاه می‌دارم در جیبم و در هر فرصتی باز می‌کنم و او را مطالعه می‌کنم نامه آقای آسید محمّد حسین است که وقتی ایشان برای من نامه می‌دهد این نامه در جیب من هست و تا مدتّها هی از هر فرصتی، هر از چند گاهی این را باز می‌کنم و یك نگاهی به نامه می‌اندازم و نیرو می‌گیرم عبارت ایشان بود و نیرو می‌گیرم و این نامه هیچ گاه آن تازگی و طراوت خودش را برای من از دست‌نمی‌دهد. در یکی از این نامه‌هایی که ایشان برای مرحوم آیت اللَه میلانی فرستادند، اساس حرکت حکومت اسلامی را بر اساس توحید ذکر می‌کنند و در آن جا ایشان می‌گویند که: اصلًا در حکومت اسلامی فرقی بین حاکم و غیر حاکم نیست مگر از باب مسئولیت. یعنی این مسئولیت این مطلب را دارد، فرد دیگر مسئولیت مطلب دیگری را دارد. در حکومت اسلامی بین حاکم اسلامی و بین یك تاجر تفاوت نمی‌کند. یعنی آن حاکم اسلامی وظیفه‌اش اداره مملکت است بر اساس قوانین مسلّم و مأخوذ از قرآن کریم و اهل‌بیت عصمت و طهارت و بس، همین، این وظیفه حاکم اسلامی است. وظیفه تاجر حرکت دادن جامعه و اقتصاد جامعه بر اساس معیارهای به دست آمده از قرآن کریم و فقه اهل‌بیت عصمت و طهارت است و بس.

پس ببینید! دو حرکت است. همین طور راجع به طبیبش همین طور، همین جور راجع به مهندسش همین طور، همین طور راجع به سایر اصناف و راجع به سایر حِرَف همین طور، که اشکال حرکت انسان در حکومت اسلامی مختلف است ولی مآل و آن هدفی که این اشکال به آن هدف اتّجاه دارند، آن هدف می‌شود هدف واحد و به همان مقداری که حاکم اسلامی از اداره جامعه بر اساس مبانی مسلّم قرآن و اهل‌بیت عصمت

و طهارت بهره می‌گیرد و خداوند به او اجر و مثوبه عنایت می‌کند، به همان مقدار یک بقّال، یک کارمند، یک فرد جزئی که جزئی‌ترین مسأله‌از مسائل یک مملکتی بر عهده اوست، به همان مقدار در صورت اتّجاه عملش بر اساس ضوابط بهره می‌گیرد و در این جا هیچ تفاوتی نمی‌کند. روی این جهت خیلی دقّت کنیم روی این جهت تمام افراد جامعه در حکومت اسلامی، نه بر اساس نقش ظاهر بلکه بر اساس آن اتّجاه و جهت‌گیری عملشان به سمت آن غایت و به سمت آن هدف که عبارت است از تحقیق حقیقت توحید، بر آن اساس آنها دارای اجر و مزد و پاداش هستند، دیگر نه بر اساس عمل. دیگر وقتی این طور شد طبقات دیگر در حکومت اسلامی از بین می‌رود. بالا و پایین بودن در حکومت اسلامی از بین می‌رود. اختصاص یک طبقه به وزراء، طبقه دوّم به نوّاب، طبقه سوّم به عامّه مردم، دیگر از بین می‌رود. همه بر سر یک سفره می‌نشینند. آن سفره پر شد، سفره دیگر، آن سفره دیگر پر شد، می‌روند سراغ سفره دیگر. دسته بندی در مرام اهل‌بیت وجود ندارد، دسته‌بندی در مکتب اولیاء الهی وجود ندارد.

یکدفعه مرحوم آقا رضوان اللّه علیه در همین جلسات مشهد، جلسات روزهای اعیاد و وفیات در مشهد، این مطلب را ایشان می‌فرمودند. یکی از مسائلی که در این جلسات داشتند این بود که می‌فرمودند: جلسات ما باید بین الطّلوعین شروع بشود چون بین الطّلوعین وقت افاضه برکات الهی و تقسیم ارزاق است در آن روز و کسی که در بین الطّلوعین بیدار باشد از سهمیه رزق آن روز بهره‌مند می‌شود و کسی که خواب بماند در آن روز سهمیه رزق ندارد. منظور رزق آب و نان نیست، رزق انوار ملکوتی و علوم و اسرار الهی است، این ندارد. پس بنابراین مجلسی که برای اقامه ذکر اهل‌بیت و احیاء ذکر اهل‌بیت تشکیل می‌شود، این مجلس باید در بین الطّلوعین باشد تا این که استفاده بیشتر باشد. اوّل طلوع آفتاب ذاکر برنامه خودش را شروع می‌کرد و بعد منبری هم منبر می‌رفت که یکی از آقایان مشهد گفته بود: تنها مجلسی که در مشهد حتّی از مخالفین ایشان بود، این ناقل از مخالفین ایشان بود می‌گفت: تنها مجلسی که در مشهد ما می‌دانیم برای رضای خداست، مجلس آقای آسید محمّد حسین است. اوّل طلوع آفتاب آغاز می‌شود، هر کسی می‌خواهد بیاید، هر کسی می‌خواهد نیاید، تازه افراد هم بعد زود می‌توانند به کارهایشان برسند، زود تمام می‌شود بعد به کارهایشان می‌رسند. این یک مسأله.

مسأله دیگری که ایشان در آن جا نسبت به این قضیه توجّه داشتند اینکه بر خلاف سایر مواردی که ما مشاهده می‌کنیم، در آن مجلس فاصله طبقاتی وجود نداشت. یعنی از همان اوّل که فرض کنید که ایشان می‌آمدند و جایشان مشخّص بود، هر کسی می‌آمد بغل ایشان می‌نشست، چه معمّم بود چه غیر معمّم. بعد معمّم می‌آمد جا نبود، می‌رفت در وسط مجلس می‌نشست. اینی که حتماً معمّمین باید بیایند در یک طرف بنشینند و سایر افراد در مقابلشان بنشینند در مرام ایشان و مکتب ایشان وجود نداشت، در مکتب انبیاء هم وجود

ندارد. وقتی که شخص می‌آمد و دنبال پیغمبر می‌گشت می‌دید که پیغمبری وجود ندارد، همه نشسته‌اند. می‌گفت: ایکم محمّد؟ کدام یک از شما محمّد است؟ و اشاره می‌کردند. به این کیفیت که اوّلًا لباسها همه متّحدالشّکل بود و ان‌شاءاللَه امیدواریم که این اتّحاد شکل در لباسها بر خلاف لباسهایی که فعلًا متداول هست و از غرب آمده، برگشتش به سُنَن کفر و اینها هست، همه لباسها برگردد و به لباس رسول‌اللَه که ان‌شاءاللَه این مسأله اگر نه در آن تصوّر ما بلکه در حکومت امام زمان ان‌شاءاللَه شکل واقعی خودش را به خود می‌گیرد. لباس افراد باید لباس، لباس روحانی باشد و روحانی نه منظور باصطلاح آن روحانی اصطلاحی که در مکتب نصاری هست که دلالت بر کشیش است، نخیر، شخص عالم دینی، همه افراد باید متّحدالشّکل باشند، لباسشان یکی باشد، لباس، لباس واحد باشد. در یک روایت من دیدم که پیغمبر اکرم فرمودند که: این امّت عین عبارت دقیق را در نظرم نیست لایزال یکون امر هذه الامّة یا امر هذا العَرَب. اتّفاقاً این مطلب را یکی از همین دانشمندان مصری ظاهراً احمد امین است یا طاها حسین، من در کتابش دیدم، گفته بود که همیشه این عبارت، عبارت پیغمبر است که امر این امّت همیشه و عرب به صلاح می‌رود تا مادامی که بر سر اینها عمامه است، وقتی که عمامه را پیغمبر فرمودند اینها بر زمین بگذارند مسأله اینها رو به افول می‌گذارد. مسأله عمامه لباس فقط اختصاص به روحانی نیست، عمامه لباس مرد است، لباس مرد مسلمان است. چطور فرض کنید که الآن کُت و شلوار و اینها به عنوان لباس مرد تلقّی می‌شود و زنها یک‌همچنین لباسی نمی‌پوشند. پوشش زن به یک نحو دیگری است، پوشش مرد به یک نحو دیگری است. پوشش زن به این است که خود را به نحوی متلبّس کند که حَجم او را و خصوصیات او را از دید نامحرم محفوظ نگهدارد. البتّه این فقط اختصاص به چادر ندارد، نخیر، غیر چادر هم می‌شود به عنوان یک حجاب کامل برای زنان مطرح باشد و چه بسا در بسیاری از جاها هم راجح باشد، این فقط چادر تنها نیست. همان طوری که زن کت یا شلوار در یک جامعه، جامعه متدین، نمی‌پوشد در این صورت مرد هم باید لباسی داشته باشد که آن لباس برازنده او باشد از نقطه نظر مبانی دینی و نقطه نظر مبانی شرعی. لباسی که مرد می‌پوشد باید لباسی باشد که اگر ناظری متوجّه او شد ذهن او از حال اعتدال خارج نشود. این لباس لباسی است که باید انجام بشود. پس بنابراین لباسهایی که گاهی اوقات افراد می‌پوشند حتّی مردان و حجم ظاهری آنها را در ملأ عام نمایان می‌کند، پوشیدن این لباسها مجوّز شرعی ندارد. باید لباس، لباسی باشد که حتّی برای مرد که حجم او را در انظار زنان به نحوی جلوه بدهد که وسوسه‌ای، خاطره سوئی یا تصوّر غیرصحیحی به ذهن خطور نکند، همان طوری که نسبت به زن مطلب از همین قرار است. امّا بهترین لباس چه لباسی است؟ بهترین لباس لباسی است که خداوند آن لباس را اختیار کرده. برای فرض بکنید که افراد در شرایط عادی، حالا در بعضی از شرایط نخیر، ممکن است لباس تفاوت پیدا بکند، در زمستان در بعضی از مناطق به‌یک نحو دیگری باشد ولی در شرایط عادی به این کیفیت است و همان طوری

که از روایات و از اخبار پیداست این لباس همان عمامه است و ردا که فقط اختصاص به روحانی ندارد و همه افراد ان‌شاءاللَه هر چه زودتر ما شاهد یک همچنین وضعیتی از هر جهت مناسب در حکومت اسلامی هستیم، حکومت امام زمان هستیم.

در همان موقع یادم است وقتی که مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند یکی از دوستانمان خدا ایشان را حفظ کند آقای دکتر سجّادی بود، در منزل ما بود. به من گفت که: فلانی! رو این حساب این مطالبی که امروز آقا می‌گفتند من هم باید عمامه سر بگذارم. گفتم: بله، شما هم باید سرتان بگذارید. گفت: یعنی من با عمامه بروم بیمارستان. گفتم: چه اشکال دارد؟ با عمامه بروید بیمارستان، موقعی که می‌خواستید بروید اتاق عمل بعد عمامه را در می‌آورید آن لباس اتاق عمل را می‌پوشید، این مسأله‌ای نیست. خود من هم در بیمارستان رفتم، خود من هم در اتاق عمل رفتم، یکی از دوستانمان و شاهد عمل جراحی چشم بودم، خود من رفتم در بیمارستان با عمامه و قبا که نمی‌شود به اتاق عمل رفت ما عمامه و قبایمان را کنار گذاشتیم، همان لباس اتاق عمل را پوشیدیم و رفتیم و شاهد عمل بودم. این دلیل نمی‌شود که حالا انسان در هر شرایطی باید که مطابق با همان شرایط باید انجام بدهد؛ چه اشکالی دارد گفتم: شما عمامه سرت بگذار و قشنگ با عمامه و قبا و اینها بروید بیمارستان و اتّفاقاً خیلی هم خوشحال شد، پذیرفت، ولی حالا متأسّفانه مدّتی از آن جریان گذشته ان‌شاءاللَه دوباره اگر دستمان به ایشان برسد دوباره این برنامه را اگر خدا بخواهد راجع به ایشان اجرا می‌کنیم.

علی کلّ حال مسأله به این صورت است که در حکومت اسلام محوریت باید بر اساس توحید باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند که: خصوصیت مجالس ما این است که در مجالس ما بین روحانی و غیر روحانی فرقی نیست. الآن شما در این جا نگاه بکنید، از این کنار من الآن نگاه می‌کنم، می‌بینم رفقا و دوستان هم در زمره آنها افراد غیر روحانی وجود دارد و غیر عالم عالم دینی و هم دوستانی هستند که اینها تک و توک در میان آنها روحانیون هم هستند؛ در وسط مجلس هم همین طور، اینها هم غیر روحانی هستند و هم روحانی و این مجلس، مجلس مورد رضای امام زمان و پیغمبر است. امّا آمدن و جدا کردن و حساب و کتابی و تختی و پتویی و متکّایی و سایر مسائل را جدا کردن، این جدا کردن ممکن است یک مصالحی برایش هم بشمارند؛ این عزّت است و این چه هست و این کرامت است و این یک نحو تبلیغ است و ...، ولی تمام اینها جان من! این در نزد ارباب عُقول خیال نمی‌کنیم محلّی از اعراب داشته باشد. مسأله بر اساس چیزهای دیگری می‌گردد. چرا ما راه دور برویم؟ نخیر، بین روحانی و بین غیرروحانی نباید فرق باشد و همه بر سر یک جا. ببینید چقدر مطلب تفاوت پیدا می‌کند، چقدر قضیه عوض می‌شود، چقدر مسأله فرق می‌کند. به همان مقداری که فرض کنید که یک شخص روحانی‌زحمت کشیده و تلاش کرده و برای خدا و برای احیاء دین بذل جُهد و مساعی برای این مسأله به کار برده، افراد دیگر در سایر صِنَف همین کار را انجام داده‌اند؛ آنها هم درس خوانده‌اند، آنها هم زحمت

می‌کشند، آنها هم از هر صنف و از هر طیفی.

اگر مسأله به نیت و به هدف شخص برمی‌گردد که دیگر در آن جا مطلب فرق می‌کند. همان طوری که نیات پاک و ناپاک در یک قشر وجود دارد، آن نیات پاک و غیرپاک در سایر اقشار هم ممکن است وجود داشته باشد، این نمی‌شود باشد. روی این مسأله تنها محوریتی که مرحوم آقا در مجالس خودشان و اقدام‌های خودشان و جریان فعّالیتهای سیاسی خودشان در سَنوات چهل و دو و اینها داشتند، آن نکته مهمّ و اساسی که بر آن نکته تکیه می‌کردند مسأله، مسأله توحید بود. در آن جا می‌فرمودند که: از نقطه نظر شارع و از جهت مبانی دین بین افراد جامعه در تحقیق مبانی حکومت اسلامی دیگر فرقی نیست. دیگر احترام خاصّ برای یک عدّه قائل شدن دون افراد دیگر در آن جا مطرح نیست. همه افراد یکسان هستند. چرا این طور است؟ به جهت اینکه آن پدیده الهی و آن سرمایه‌ای را که خداوند به افراد برای رشد و برای تکاملشان داده است آن پدیده و آن سرمایه که سرمایه فطرت است در همه افراد وجود دارد و بر اساس آن سرمایه و آن پدیده است که خداوند تک تک افراد را مورد خطاب تکلیف قرار می‌دهد. بر اساس همین فطرت‌است که خدا پیغمبر اکرم را خطاب تکلیف به او می‌کند، امیرالمؤمنین را خطاب تکلیف می‌کند، سلمان را خطاب تکلیف می‌کند، ابوسفیان را خطاب تکلیف می‌کند، معاویه و یزید را خطاب تکلیف می‌کند. چرا خطاب تکلیف می‌کند؟ چون در همین معاویه و در همین یزید که قاتل سیدالشّهدا است این سرمایه وجود دارد. اگر وجود نداشت آنها هم مانند بهائم بودند و آنان تکلیف نداشتند. این فطرت و این سرمایه، سرمایه‌ای است که بالسّویه بین همه افراد تقسیم شده؛ از عالی و دانی از این سرمایه و موهبت الهی برخوردار هستند، از عالم و جاهل از این سرمایه برخوردار هستند، از ثروتمند و فقیر از این سرمایه برخوردار هستند و چون خطاب تکلیف در جامعه بر اساس فطرت و بر اساس این سرمایه الهی است پس بنابراین آن نکته مهم در اتّجاه حرکت جامعه، آن نکته مهم عبارت است از فطرت. لذا قرآن بر فطرت نازل شده است نه بر ظواهر. قرآن بر فطرت تک تک افراد نازل می‌شود. کلمات رسول خدا و ائمّه اطهار به فطرت تک تک ما برمی‌گردد. کلمات الهی با فطرت یکایک ما سر و کار دارد. قرآن همان طوری که بر رسول خدا نازل شد، قرآن بر من نازل شده است، بر شما نازل شده، بر تک تک این افراد نازل شده. اگر فقط بر رسول خدا بود چرا من قرآن بخوانم؟ چه استفاده‌ای من می‌برم؟

مانند کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن وصّیتی که دارد. وصیت در نهج‌البلاغه که واقعاً وصیت عجیبی است و

مِن وصیّة له علیه‌السّلام الی الحسن بن‌علی فی الحاضرَین که واقعاً از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این وصیت در نهج‌البلاغه است و انسان را در طول تاریخ سیر می‌دهد، با همه افراد جلو می‌آورد و با تمام اصناف انسان را حرکت می‌دهد و تمام اطواری که بر دیگران گذشته، آن اطوار و حالات را در مرآی و منظر انسان قرار

می‌دهد کأنّ خود انسان در آن موقعیت وجود دارد، حضور عینی دارد و آن واقعیت را دارد لحاظ می‌کند. این وصیت، وصیت امیرالمؤمنین است امّا اگر یك شخصی به امیرالمؤمنین بگوید: اگر این واقعاً وصیت به حسن بود که این قدر زحمت کشیدن نداشت. امیرالمؤمنین چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: این وصیت ظاهرش به حسن است، باطن قضیه و واقعش به شما تك تك افراد شیعیان من است. این وصیت خطابش به فرزند او امام مجتبی است ولی در واقع امام مجتبی که نیاز به وصیت ندارد، امام مجتبی خودش امام است، این وصیت به من و شماست، این عبرت گرفتن از دنیا به من و شماست. در شب بیستم که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یا در شب بیست و یکم که آن وصیتی را که در نهج‌البلاغه است می‌فرماید:

هذه وصیّتی لوُلدی و لِمَن بَلَغه کتابی. «**این وصیت من هم برای فرزندان من است و هم برای هر کسی که این وصیت من به گوشش بخورد**» **لذا مرحوم آقا وقتی که در شب بیست و یکم در مسجد قائم، شب احیاء صحبت می‌کردند و این وصیت را می‌خواندند، خطاب به همه ما فرمودند: الآن دیگر نگویید ما دیگر مورد وصایت امیرالمؤمنین نیستیم. این وصیتی‌را که من الآن بر شما خواندم شما دیگر الآن تکلیف بر ذمّه‌تان آمد. امیرالمؤمنین فرموده دیگر**، لِمَن بَلَغه. «**هر کسی که به او برسد**» **من هم الآن بر شما خواندم. پس از الآن ما مورد وصیت امیرالمؤمنین قرار گرفتیم و در روز قیامت همین امیرالمؤمنین می‌آید جلو من و شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا به وصیت من عمل نکردید؟ این وصیت چیست؟ وصیت به تک تک افراد است. در یک همچنین وضعیتی، این وصیت به فطرت یکایک ما، برخورد می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با فطرت یکایک از بنی‌آدم الی یوم‌القیامة دارد حرف می‌زند. حالا آنها در هر شکلی که می‌خواهند باشند؛ زن می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، مرد می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، کوچک می‌خواهند باشند فطرت دارند، بزرگ می‌خواهند باشند فطرت دارند، فطرت که کم و زیاد ندارد، عالم می‌خواهند باشند فطرت دارند، جاهل می‌خواهند باشند فطرت دارند. تمام افرادی که اسم آدمی و اسم انسان بر آنها قرار می‌گیرد آنها دارای فطرت هستند و مشمول خطاب قرآن و مشمول خطاب تکلیف هستند.**

این عبارت است از محوریت توحید. آن فطرت هم چیست (فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها)[1] «آن فطرت فطرتی است که خدا بر او قرار داده» فطرت اولی از او تعبیر توحید داریم. فطرت ثانیه از او تعبیر به نزول اسماء و صفات الهیه در افراد می‌آوریم که آن نزول اسماء و صفات الهیه در افراد موجب می‌شود به واسطه عقل و حجّت باطن و ظاهر، برگشت به آن فطرت اولی که عبارت است از توحید بکند. پس محوریت حرکت

[1] سوره الروم (۳۰)، قسمتی از آیه ۳۰

حکومت اسلامی در میان جامعه باید بر اساس فطرت باشد. این جاست که ایشان در آن نامه‌ای که به رهبر انقلاب در سنه چهل و دو نوشتند در آن جا می‌فرمایند که: اساس توجّه شما و خطاب شما در مطالب به جامعه نباید به یک قشر خاص باشد، به تمام افراد جامعه از عالی و دانی باید باشد، از شاه مملکت گرفته تا آن پاسبانی که می‌ایستد، باید مورد خطاب باشد. چرا؟ چون شما به عنوان نماینده رسول خدا و به عنوان مبلّغ پیام الهی در این جا این خطاب را دارید به جامعه القاء می‌کنید، نه بر اساس یک قشر خاص. مردم وقتی که به ما نگاه می‌کنند نه بر اساس یک قشر خاص است. الآن وضعیت به یک نحوی شده که لباس ما با لباس افراد تفاوت دارد، اگر همه متّحدالشّکل بودند مسأله فرق می‌کرد. الآن مطلب به یک نحوی شده است که ما جدای از جامعه در یک قشر خاص قرار گرفتیم، امّا اگر فرض کنید که همه یک لباس داشتند، همه یک موقعیت داشتند، فقط مسأله چه بود، فقط مسأله به علم و اطّلاع بر همین مسائل فقهی و مبانی شرعی، چه فقه و چه غیر فقه بود دیگر. پس بنابراین ما باید ببینیم نگاه جامعه و نگاه افراد نسبت به یک شخصی که متصدّی و متولّی حکومت اسلامی است چه نگاهی است. بینش افراد در ارتباط با این فرد چگونه بینشی است. التفات کردید؛ اینجاست که مسأله خیلی می‌تواند تفاوت داشته باشد. رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقتی که از طرف خدا مبعوث شد، نه تنها رسول خدا، سایر انبیاء الهی، اوّلین فردی که آن فرد را مورد خطاب قرار داد سلاطین بودند، حکّام بودند. چون وقتی که حاکم صالح بشود جامعه صالح خواهد شد، وقتی که حاکم فاسد بشود جامعه لامحاله فاسد خواهد شد. پس اوّلین حرکت انبیاء و رسل الهی مستقیماً متوجّه خود حاکم است، مستقیماً متوجّه خود آن سلطان است. نامه‌هایی که پیغمبر برای سلاطین می‌نوشتند نامه‌ها همه نامه‌های من درآوردی نبود، نامه‌ها نامه‌های فرض کنید که تصنّعی نبود، نامه‌ها نامه‌هایی نبود که به دیگران بگویند: ببینید ما نامه نوشتیم و دیدید چه کردند و چه کردند، نه نبود، واقعاً رسول خدا به همان نگاه و به همان دیدی که با سایر صحابه با آن دید و با آن نگاه برخورد می‌کرد، با سلطان رُم و سلطان ایران و سلطان مصر و حبشه و اتیوپی و یمن و امثال ذلک، با همان کیفیت با آنها برخورد می‌کرد. یعنی آنها را یک انسان می‌دید توجّه کنید آنها را دارای یک فطرت انسانی می‌دید، آنها را بَشر می‌دید. نه اینکه رسول خدا بیایند حساب را جدا کند: این قرآن و کتاب برای مردم است، آن سلطان هم به درک و به جهنّم، ما باید به اینها برسیم، یک نامه فورمالیته و یک نامه تصنّعی هم برایش می‌فرستیم و بعد هم به دیگران می‌گوییم دعوتشان کردیم. نخیر، اینجوری نبوده، بینش رسول خدا بینش توحیدی‌بوده، بینش اولیاء الهی بینش توحیدی است، بین افراد فرق نمی‌گذارند، همه افراد از این پدیده و موهبت الهی برخوردارند. و چه بسیار کار بجائی کرد رهبر انقلاب رحمة اللَه علیه در آن نامه‌ای که نوشتند برای یکی از همین رؤسای جمهوری در همین کشورهای روسیه که برای دعوت به اسلام و دعوت به توحید، این بسیار کار پسندیده‌ای است و ای کاش این مسأله نسبت به سایر افراد هم تحقّق پیدا می‌کرد. التفات کردید؛ همه افراد از نقطه نظر

دیدگاه توحیدی، همه افراد قابلیت دارند منتهی دنیا می‌آید پرده می‌اندازد، پوشش می‌اندازد، کارهای افراد برای آنها زینت جلوه می‌دهد و آنها را از رسیدن به واقع دور می‌کند. وظیفه کیست که این پرده‌ها را کنار بزند؟ وظیفه حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی باید بیاید این پرده‌ها را کنار بزند. افرادی که در اجتماع گرفتار اهواء نفسیه و توغّل در کثرات هستند، اینها را بیاید متوجّه فطرت کند، اینها را متوجّه آن مبانی پذیرفته شده بکند، اینها را متوجّه آن حقیقت توحیدی بکند که آن حقیقت توحید نزولش بر همه افراد علی السّوی است. آن حقیقت توحید دیگر سلطان و رعیت نمی‌شناسد، آن حقیقت توحید دیگر بالا و پایین نمی‌شناسد، همه افراد یکسانند.

همین جعفر طیار می‌آید از طرف رسول خدا به عنوان پناهندگی و مبلّغ و پیامبرِ رسول خدا می‌رود در حبشه با نجاشی سلطان حبشه ملاقات می‌کند، صحبت می‌کند، مطلب را عرضه می‌دارد، نه چماقی به دست می‌گیرد و نه شمشیری به کار می‌برد و نه امر و نهی می‌کند که او را از رسیدن به حقیقت باز بدارد. التفات کردید؛ صحبت با او (فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً)[1]، (اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى)[2] بلند شوید شما دو تا زیبنده پیامبری هستید، زیبنده ابلاغ رسالت هستید، شما دو تا آماده شدید، نفستان آماده شده، با سایر افراد دیگر تفاوت دارید، حالا که تفاوت دارید دیگران را از این نعمت محروم نکنید، دیگران را هم بر سر این سفره بنشانید. بلند شوید! بروید سراغ فرعون، بدترین فرد روی زمین، فرعون است. (إِنَّهُ طَغى) «طغیان کرده» سر از دایره بندگی بیرون آورده، سرکشی می‌کند. چه کنید؟ (فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً) «درست صحبت کنید، منطقی حرف بزنید» باید و نباید به کار نبرید، اگر این طور نکنید چه بر سرت خواهم آورد، نکنید. لینا، دُرُست، مَنطقی؛ جناب فرعون! سلام علیکم!. علیکم السّلام!. ما دو نفر هستیم مانند شما؛ شما چشم و ابرو دارید ما هم داریم، شما دهان دارید ما هم داریم، شما قلب دارید ما هم داریم، آن فطرتی که ما داریم آن فطرت را هم شما دارید، می‌خواهیم مطالب را دو دو تا بررسی کنیم. دُرُست، خیلی رفیقانه، خیلی ناصِحانه و مشفقانه بیایید مطلب را بررسی کنید. (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى) شاید تذکّر پیدا کند، نمی‌گوید حتماً، بالاخره دار، دار امتحان است (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ) «شاید» این هم فطرت دارد مانند شما، باهاش حرف بزنید، مسائل را باهاش مطرح کنید.

مرحوم آقا در سنه چهل و دو می‌فرمودند: چرا ما نباید برویم با شاه صحبت کنیم. ما باید برویم حرفمان را بزنیم، بگوئیم شما چه می‌خواهید؟ شما می‌خواهید مملکت را به تمّدن برسانید، ما می‌خواهیم به بالاتر از تمدّن برسانیم، دیگر پس مسأله‌ای نداریم. شما می‌گویید باید مملکت فرض کنید که به تکنولوژی خیلی در سطح معقول برسد، مای آقای طهرانی، آسید محمّد حسین می‌گوییم اصلًا مملکت ایران باید به بالاترین

---

[1] سوره طه (۲۰)، آیه ٤٤

[2] همان مصدر، آیه ٤٣

تکنولوژی دنیا دسترسی پیدا کند؛ باز هم حرفی دارید؟ می‌گوید نه دیگر، حرفی نداریم؛ شما می‌گویید همه افراد مملکت فرض کنید که باید افراد باسواد و عالم بشوند؟ حالا نمی‌دانم می‌گفت یا نمی‌گفت، ما این را اطلاع نداریم، حالا ما داریم باصطلاح زبان حال داریم نقل‌می‌کنیم بسیار خوب، ما می‌گوییم: اصلًا شعار اسلام أطلب العلم من المهد الی اللحد، **زگهواره تا گور دانش بجوی،** اطلب العلم ولو بالصّین**از کلمات پیغمبر اکرم است اهل تسنّن هم روایت می‌کنند «اگر در چین شده باید بروید و تحصیل علم کنید» مکتب اهل‌بیت‌هم این را ثابت می‌کند. دیگر بالاتر از این؟ شما می‌خواهید فرض بکنید که به مسائل اخلاقی در جامعه توجّه پیدا بکنید، ما می‌خواهیم اصلًا افراد ایرانی به عنوان نمونه در همه دنیا مشخّص باشند، بسیار خوب، می‌آییم بنشینیم صحبت بکنیم. منتهی حرفی که ما می‌زنیم این است ما می‌گوییم تمدّن باید بر اساس ظوابط اخلاقی تحقّق پیدا بکند در جامعه، شما می‌گویید که ضوابط اخلاقی برداشته بشود، بی‌بندوباری باید بیاید، هر کسی آزاد باشد، بسیار خوب، همین هم در دایره قضاوت قرار می‌دهیم، عُقلا را جمع می‌کنیم؛ ای عقلا! این مردم افرادی هستند متدین، عاقل، اهل شخصّیت، اهل حیثیت، آیا در جامعه‌ای که بی‌بندوباری وجود دارد، در جامعه‌ای که هزار نگاه ناپاک در آن جامعه وجود دارد، در جامعه‌ای که افراد به طور زننده و تحریک‌آمیز در آن جامعه حرکت دارند و رفت و آمد دارند، آیا در آن جامعه می‌شود به فضائل اخلاقی رسید؟ می‌شود به آن رشد و تکامل انسانی رسید یا نه؟ همه می‌گویند: نه. می‌گوییم: بسیار خوب، شما یک ساعت از وقتتان که می‌آیید در کوچه، یک ساعت از وقتتان را، بالا غیرتاً یک مقنعه‌ای، چیزی، روی سرتان بیاندازید بعد رفتید در منزل هر چه خواستید در بیاورید، اشکال ندارد. وقتی که وارد کوچه می‌شوید همانطوری طوری که مرد وقتی که می‌آید در کوچه، در خیابان، باید به یک وضعیتی باشد، متعارف، به نحوی که اگر غیر از این باشد مورد خود عتاب و مورد سرزنش شما قرار می‌گیرد، همین توقّع را هم ما از شما داریم.**

آیا در یك جامعه‌ای که فرد در آن جامعه احساس امنیت کند ...؛ ما ساعت یازده شب، مرحوم آقا جلسات دعای ابوحمزه ثمالی داشتند، از مسجد قائم وقتی که می‌آمدیم در منزل، در بین راه، بین منزل ما تا مسجد قائم هفت دقیقه راه بود، یازده‌تا مشروب فروشی بود. هفت دقیقه از منزل که بیرون می‌آمدیم تا مسجد قائم می‌رسیدیم. درست شد؛ حالا شبها که می‌آمدیم تو این خیابانها تماشایی بود، تازه درمی‌آمدند بیرون و می‌آمدند، متعرّض می‌شدند، دنبال می‌آمدند، حرف می‌زدند، گاهی اوقات ما آنها را طرد می‌کردیم. آیا جامعه با این نحو و با این کیفیت درست است یا نه همه افراد به طور عقلایی و به طور منطقی در آن جامعه زندگی کنند؟ مشروب عقل انسان را از بین می‌برد، قمار عقل انسان را از بین می‌برد، مراکز فساد عقل انسان را از بین می‌برد، نه تنها دین انسان را، عقل انسان را فاسد می‌کند. پس بنابراین ما می‌آئیم یك کار را انجام می‌دهیم، می‌گوییم: آقا جان!

مسائل را ما تقسیم می‌کنیم، جامعه باید جامعه پاك باشد، جامعه باید جامعه سالم باشد، جامعه باید بستر مناسب برای رشد و تعالی هر فرد دارای شخصّیت باید باشد. این جامعه را به این نحوه انجام می‌دهیم، در منزل و در داخل هر کسی هر کاری دلش خواست کسی کاری ندارد. در زمان رسول خدا مگر این طور نبود؟ آیا در زمان رسول خدا فحشا به طور صرف و به طور خفاء وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان خلفا، خلفای ثلاثه وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان ائمّه که دیگر علی کلّ حال‌خلافت به دست دیگران رسید. کسی از عمل خلاف در خفاء که جلوگیری نمی‌کند، آن به عهده خود شخص و بین خدای خودش است. امّا رعایت ظاهر حقّ طبیعی و اوّلیه هر فرد متمدّن و شهرنشین است در یك جامعه. این شخص باید از حقّ خودش بتواند استفاده کند. ما که نمی‌توانیم در میان جامعه حرکت کنیم همه‌اش چشمان را ببندیم، ما که نمی‌توانیم در جامعه حرکت کنیم و دائماً دچار افکار نامناسب و متزلزل بشویم. افراد ما، فرزندان ما و سایر متعلّقین به ما، اینها همه دارای حقوقی هستند که این حقوق باید به این نحو انجام بشود. این حرف حرف بدی است؟ جا برای صحبت و اعتراض ببینید دیگر باقی نمی‌ماند. مرحوم آقا می‌فرمودند که: در آن موقع ما باید مکتب خود را به طور منطقی و مشفقانه و ناصحانه به همه افراد عرضه بداریم. ما با تمام رؤسا و سلاطین و رؤسای جمهور دنیا باید مکاتبه داشته باشیم، باید حرف داشته باشیم، باید مطلب ارائه بدهیم. اگر فطرت آنها لعلّ اینکه یك مرتبه جرقّه‌ای بزند و بپذیرد، لعلّ اینکه یك مرتبه این مسأله را بگیرد. چه تفاوتی در این قضیه است با اینکه بیاییم و جلوی این مطلب را ببندیم و سدّ کنیم و خود را در کناری و دیگران را به کنار دیگر قرار بدهیم. این مکتب، مکتب انبیاء الهی است. مکتب انبیاء الهی بین نجاشی و بین غیر نجاشی فرق نمی‌گذارد. لذا جعفر می‌آید؛ جعفر کیست؟ دست پرورده پیغمبر اکرم است، پسرعموی پیغمبر و دست پرورده اوست. می‌آید در آن جا، دربار نجاشی بیا برو، به اینها کاری ندارد، می‌گوید: اینها همه‌اش ظاهر دنیاست، من با توی نجاشی و با فطرتت کار دارم، به این سرستونهایی که در این جاست کاری ندارم، به این پرده‌های کذایی زَربفت که در اینجا انداختی کاری ندارم، من با خودت کار دارم، هنوز از فطرتت در تو چیزی هست یا نه؟ من با او کار دارم. می‌رود سراغ آن، می‌رود دست روی همان نکته می‌گذارد، همان جا را می‌رود. هنوز باقیست، هنوز آن روزنه باقیست، هنوز آن چراغ دارد سوسو می‌زند. وقتی که این مطالب را می‌شنود با خودش تأمّل می‌کند، با خودش فکر می‌کند، می‌بیند مسأله حق است. این جا تا می‌بیند حق است شیطان می‌آید دست به شیطنت می‌زند، آن فرستاده‌ها می‌آیند چه می‌گویند؟ آی جناب نجاشی! شما اینجا نشستید اینها دارند با تو حرف می‌زنند. می‌بینید؟ جوّ را شلوغ می‌کنند

جناب نجاشی اینها به چه حقّی دارند با سلطان صحبت می‌کنند؟ آن هم که زرنگ است می‌گوید: ساکت! بگذارید ادامه بدهد. شروع می‌کند آیات سوره مریم را خواندن (كهيعص* ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا* إِذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا)[1] مطالب را می‌بینند: اینها چیزهایی است که کسی نمی‌دانست؛ که گفته است؟ پیغمبر گفته، پیغمبر ما این است، پیغمبر ما می‌گوید: باید فقط خدای واحد را عبادت کرد، تثلیث معنا ندارد، خود او هم عبد بود، چه بود. نگاه می‌کند به فطرتش می‌بینند: بله، واقعیت همین است، ما برای چه قائل به تثلیث شدیم؟ تثلیث که با وحدت جور درنمی‌آید، اشکال پیدا می‌شود، هی بیشتر. آنها هم شروع می‌کنند: آقا! شما ...؛ تا می‌بینند دارد عوض می‌شود صحنه، تا می‌بینند دارد تغییر، می‌خواهد به جای شیطان مَلَك بیاید در جان نجاشی بنشیند، آن هم می‌بیند دیگر، مواظب ...، به جای شیطان و کثرات دارند ملائکه می‌آیند قلب او را پر کنند، این از آن طرف شروع می‌کند؛ آی! بی‌احترامی به شما شده، آی! بر علیه شما حرف شده، آی! نسبت به فلان این را گفتند، آی! ایشان در اینجا مدّعی شدند، آی! ایشان در این جا دم از خودشان می‌زنند، آی! ایشان در اینجا رعایت .... اینها چیه قضیه؟ آقا! حرف دروغ است بگو دروغ است دیگر، چرا جو درست می‌کنی؟ دروغ است بگویید دروغ است، راست است، راست است. دم از خودشان می‌زنند و چرا از دیگران اسم نمی‌آورند و ... این حرفها چیه؟ اینها همه حرف آنهاست. تا می‌بینند نجاشی دارد مسأله برایش تغییر پیدا می‌کند شروع می‌کند: اینها به الهه ما توهین کردند، اینها مردم را شوراندند. می‌گوید: کردند که کردند، حرفشان درست است، اگر حرف اینست که این حرف درست است، اگر مطلب دیگر است بگویید. ببینید چقدر توحید واقعاً رُك است، چقدر توحید بی‌باك است و چه قدر صریح است و چقدر رو در بایستی ندارد. نیاز به پنهان کاری ندارد، نیاز به تأویل ندارد، نیاز به توجیه ندارد، نیاز به اخفاء ندارد، نیاز به گول زدن و فریب دادن ندارد. امّا در سایر مکاتب پر است از توجیه، پر است از تأویل، پر است از زد و بست، این را گرفتن، آن را گرفتن، شایعه درست کردن، جو درست کردن، امّا در مکتب توحید این نیست؛ آقا! مطلب ما اینست می‌خواهید بپذیرید، می‌خواهید نپذیرید، خداحافظ شما. خیلی راحت، بدون هیچ گونه .... آقا مسأله این است، آقا فلان مطلبی را که شما نوشتید به فلان کس برمی‌خورد. برمی‌خورد که برمی‌خورد، مگر دروغ است؟ بیاید خودش را درست بکند بهش برنخورد، نیاز به این مسائل ندارد.

مرحوم آقا آمدند یك کتاب نوشتند، چند سخنرانی داشتند، وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلامی.

---

[1] سوره مریم (۱۹)، آیات ۱ تا ۳

ایشان در آن کتاب گفتند: ما به حضرت آیت اللّه خمینی این را گفتیم، ما به ایشان این را گفتیم. یا اینکه بیایند و بگویند: آقا! این مطلب دروغ است، این مطلب خلاف است. این یك حرف دیگریست، این دیگر جا، جای اثبات دارد. به جای این مسأله ما بیاییم چکار کنیم؟ مطلب را جور دیگری بررسی کنیم؛ شما که هستید که به آیت اللّه خمینی حرف زدید؟ شما اصلاً چکاره هستید که دارید خودتان را مطرح می‌کنید؟ مگر نگفتند؟ مگر در مجلّات پخش نکردند؟ خود من در یك مجلّه‌ای خواندم: ایشان چکاره هست که بیاید نسبت به ایشان فرض بکنید این مطلب را بگوید؟ بنده خودم در کتابی که از آقای مطّهری پخش شد بروید نگاه کنید در آن کتاب است که ایشان می‌گویند: من در این نامه به آقای خمینی این مطلب را گفتم. حالا ما باید به ایشان اعتراض بکنیم که‌چرا شما این حرف را زدید؟ نخیر، یك عالم دینی است، یك دانشمند دینی است، دارد به یك عالم دینی دیگر مطلبی را مطرح می‌کند، خیلی عادی است. چطور نسبت به آقای مطّهری مسأله مطرح نمی‌شود؟ کتابش هست، بروید نگاه کنید. من به ایشان این مطلب را تذکّر دادم اصرار هم کردم و چه و چه. یك مسأله عادی است. امّا وقتی که یك شخصی مثل علّامه طهرانی، این بلند می‌شود می‌آید کتاب می‌نویسد و دارد مسائل واقعی و اصیل اسلامی را دارد مطرح می‌کند چه می‌شود قضیه؟ می‌شود قضیه همان قضیه نجاشی؛ آقا! اینها آمدند دارند با شما صحبت می‌کنند، شما سلطان هستید و اینها دارند با شما حرف می‌زنند، شما اجازه می‌دهید به شما حرف بزنند؟ چه کسانی این کارها را انجام می‌دهند؟ همین افرادی که همین پایین‌ها، به مراتبی پایینِ پایین که اصلاً فرض کنید که شاید اصلاً هیچ وجهه اجتماعی هم نداشته باشند. شلوغ کردن و جو درست کردن و ... اینها چیست؟ مشخّص است دیگر آن تا چه حد نسبت به مسأله ... .

من حتّی شنیدم یکی از آقایان در مسجد قائم بودیم، یك شب شب احیاء بود ما رفته بودیم برای احیاء در مسجد قائم. مرحوم آقا در مشهد بودند. ایشان بالای منبر در مسجد قائم به مرحوم آقا اعتراض و اهانت و کنایه و اینها که: بله، بعضی‌ها ادّعای عرفان می‌کنند و هی دم از من و من می‌زنند، من این را گفتم، من آن را گفتم. پس بگویند چه؟ ما گفتیم، ما این را گفتیم؟ من گفتم دیگر، ما به فلان آقا این‌حرف را زدیم. التفات می‌کنید؛ وقتی که شما خبر از نیت یك همچنین شخصیتی ندارید که آیا این نیت بر اساس اتّجاه الهی است یا بر اساس خودیت است جناب آقای آخوند! به چه ملاك شرعی شما یك شخصیتی را مورد اتّهام قرار می‌دهید و یکی از این دو وجه مَحمِل را بر این کیفیت حمل می‌کنید؟ چرا؟ اصلاً ما می‌گوییم این جای دارد احتمال است، اصلاً نمی‌گوییم ایشان اصلاً فقط مقصودشان بیان مسأله است، نه، می‌گوییم احتمال دارد که در این مطالب

منظور مطرح کردن خود ایشان هم باشد، ما این احتمال را می‌دهیم، تا وقتی که برای ما ثابت نشده است تعیین یکی از دو طرف احتمال آیا شرعاً می‌توانیم یك مؤمنی را منتسب به یك مسأله خلافی کنیم؟ پس معلوم می‌شود شما دارید کار خلاف شرع می‌کنید. مضافاً به اینکه اصلًا سالبه به انتفاء موضوع است. ما این حرف را رفتیم به ایشان زدیم، ایشان هم یك حرفی به ما زدند. این به آن در، چیز نیست که حالا آدم بیاید روی این مطلب بیاید فرض کنید که .... اختلافی هست، اختلاف سلیقه است، یك شخص این جور تشخیص می‌دهد، یك شخص یك جور دیگر تشخیص می‌دهد. ما که معصوم نیستیم. آنچه که معصوم است فقط چهارده نفر بودند و تمام شد و رفت. البتّه چهاردهمین آن فعلًا سایه‌اش بر سر ما حضرت بقیةاللَه هست. امّا معصوم امام زمان هست و بس، تمام شد. کسی به غیر از امام زمان معصوم نیست. بالا برویم پایین بیاییم جز اینکه خود را و دیگران را به زحمت بیاندازیم هیچ چیزی‌عاید ما نخواهد شد. پس بهتر است بیاییم خیلی صریحاً اعتراف کنیم. معصوم امام زمان است و بس، تمام شد.

این محوریت می‌شود، محوریت توحید. لذا مسأله مهم بر اساس محوریت توحید، فراموش نکنید تمام صحبتهای ما راجع به مبانی حکومت اسلامی بر محوریت توحید همان طوری که عرض شد می‌گردد. یکی از آن آثار و تبعات محوریت توحید این است که همچون انبیاء و رُسُل الهی که نسبت به تمام افراد که اسم آدمی بر آنها می‌گذارند و اسم بشر، انسان تمام افراد را با دید توحید نگاه بکند و رسالت تبلیغ مبانی اسلام را به همه افراد به نحو یکسان در نظر بگیرد، نه اینکه یکی از دایره بیرون کند، یکی را داخل در دایره قرار بدهد. خود را برتر از دیگران ببیند، دیگران را زیر دست ببیند، مقام مقام آمریت باشد، مقام مقام ناهویت باشد. نخیر، مسأله، مسأله یکسان بودن است.

نمی‌دانم این مطلب را خدمتتان عرض کردم یا نه؟ حالا تذکّرش هم اشکالی ندارد. مرحوم آقا چشمشان ناراحتی پیدا کرده بود، آن ناراحتی چشم و ناراحتی دِکُلمان، پرده شبکیه‌شان پاره شده بود. من در خدمت ایشان آمدم طهران، به اتّفاق یکی از دوستان از آن دکتر وقت گرفتیم که باصطلاح برویم و ایشان را معاینه کند. رسیدیم تا دم بیمارستان من دیدم آن شخص، یکی از دوستان پیاده شد و رفت در بیمارستان. مشخّص بود که منظور اینست که زودتر برود و ایشان را مطّلع بکند و ایشان کمتر صدمه ببینند. تا ایشان پیدا شد ایشان به من فرمودند: آسید محسن! فوراً برو به ایشان بگو اگر بخواهند یك کلمه حرف بزنند التفات می‌کنید اگر بخواهند یك کلمه حرف بزنند که نوبت مرا از نوبت یك مریضی که در اینجا هست به جلو بیاندازند، من در بیمارستان نمی‌روم و الآن برمی‌گردم منزل. این در یك وضعیتی بود که ایشان شبکیه‌شان پاره شده بود و ایشان حرکت هم نمی‌بایست

بکند. من رفتم به فلانی گفتم: می‌خواهی چکار بکنی؟ گفت: .... گفتم: نه نه! خیلی کار خراب است، صدایتان در نیاید. برگشتم به آقا گفتم: آقا! مملکت امن و امان است بفرمایید، هیچ مسأله‌ای نیست. رفتیم در آن جا؛ مریضها بسیار آمده بودند، از این طرف، از آن طرف، بسیار آمده بودند. با مرحوم آقا رفتیم نشستیم، یك گوشه هم نشستیم، جایی خالی نبود، چون همه نسبت به آن اطاق انتظار و آن اطاقی که طبیب بود، طبیبهای متعدّدی بودند، آنجا ازدحام کرده بودند، فقط جای خالی یك گوشه بود، آن هم به طور مثلّث تمام می‌شد. ما رفتیم آن گوشه که اصلًا اگر هم کسی می‌آمد بیرون ما را هم نمی‌دید. یك ساعت نشستیم، یك ساعت تمام ما نشستیم در آنجا. دستیار ایشان، همان پزشك مذکور، آمد بیرون، مشخّص بود، نگاه کرد: یك همچنین شخصی نیامده؟ قرار بود بیاید، دیر کرده. گفتند که: بله، یك آقایی با دو نفر آمدند، با دو سه نفر آمدند. آمد نگاه کرد و همین که نگاه به آقا کرد چهره ایشان مشخّص بود گفت: شما طهرانی هستید؟ گفت: آقا چرا نیامدید؟ من گفتم که: صبر کردیم تا اینکه مریضها، آنهایی که زودتر آمدند، آنها به نوبتشان برسند. این آمد بیرون به اتّفاق دکتر سجّادی با همدیگر آمدند. حالا این ایستاده بود، دکتر سجّادی فقط داشت به آقا نگاه می‌کرد، اصلًا زبانش بند آمده بود، همین طور نگاه می‌کرد. التفات می‌کنید؛ در حالی که من از خود ایشان مطالبی راجع به دیگران شنیدم که اصلًا نمی‌توانم دهان باز کنم. راجع به خیلی از افراد. این همین طور به آقا مات شده بود. بعد ایشان گفتند: آقا سلام علیکم! حالتان خوب است؟ چرا نگاه می‌کنید؟ هیچ، سرش را انداخت گفت: بفرمایید. هیچ حرفی نزد. فقط گفت: بفرمایید. دیگر آمد و معاینه کرد و اینها و بعد بالآخره آثار و رفتار ایشان کار خودش را کرد و حسابش را رسید. بعد به من ایشان گفت، گفت: فلانی! به عُمرَم به یك همچنین عالمی تا به حال برخورد نکردم. التفات می‌کنید؛ این می‌شود اخلاق انبیاء. این می‌شود اخلاق انبیاء و در همه موارد باید این طور باشد.

چندی قبل، دو سه سال پیش بود، دو سال پیش، من مشرّف شدم به زیارت علی بن موسی الرّضا. موقعی که وارد کفشداری شدم که نعلین خودم را بدهم، دیدم که خیلی شلوغ است ظاهراً شب جمعه بوده خیلی شلوغ است و ما چند مرتبه کنار ایستادیم. یک مرتبه یک نیتی در من پیدا شد؛ اگر من خودم را ارائه بدهم به آن کفشداری که حالا معمّم هستم و فرض کنید که روحانی هستم، شاید بگوید که آقا فرض کنید که کفشتان را لطف بفرمائید و فلان. تا گفتم، گفتم که: یعنی چه؟ من با این افرادی که در اینجا هستند التفات می‌کنید؛ شیطان در همان حرم می‌آید سراغ آدم، خیال نکنید، شیطان هست، می‌آید در آنجا می‌خواهد این زیارت را بگیرد خرابش کند، متوجّه باشید بعد با خودم گفتم: بین تو و بین اینها که منتظر کفشند چه فرقی می‌کند؟ هر دوتایتان زائر امام رضا هستید، لعّل این که آن قُربش و موقعیتش به امام رضا خیلی نزدیک‌تر از تو باشد و قطعاً هم همین

طور است، بی‌برو برگرد، فقط ظاهر آراسته ما را مردم می‌بینند و همان طوری که اینها الآن ایستادند، تو هم یک کناری بایست، صبر کن، وقتی کفشها را دادند بر طبق نوبت. این یکی؛ دوّم این که: کسی که وارد کفشداری امام رضا می‌شود، وارد حرم امام رضا می‌شود، حالا چه درِ کفشداری بایستد یا برود خودش را به ضریح بچسباند. این مهم است. کسی که قصد زیارت علی بن موسی الرّضا را کرده است دیگر زائر است. ازمنزلش حرکت می‌کند دیگر زائر است، در کفشداری که هست زائر است. ما می‌خواهیم برویم خودمان را به حرم برسانیم، کفشداری را جدای از آن جا فرض می‌کنیم. این خلاف است. کفشداری امام رضا با حرم امام رضا که همان ضریح است، آن یکی است تفاوت نمی‌کند. به آن مقداری که ایستادی منتظر کفشداری، به همان مقدار در حسابت می‌نویسند، هیچ فرق نمی‌کند و شاید بیشتر هم بنویسند. این مسائل، مسائل خیلی دقیقی است.

دیگر عرض کنم که فرصت دارد تمام می‌شود و طبعاً رفقا هم خیلی خسته شدند و انشاءاللَه که امیدواریم خداوند این مبانی و این حقایق را در ما تحقیق کند و در ما بوجود بیاورد و از آن آثار و برکات توحید محض که فقط و فقط در انحصار معصومین علیهم‌السّلام است و اولیاء خاصّه خود ما را هم پر نصیب بفرماید.
اللَهم صلّ عَلی محمّد و آل مُحمّد